

تأثیر هویت ملی چندپارۀ ایران بر توسعه سیاسی کشور

سید محمدرضا موسوی^۱، علی نقی لو^۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۹/۲۸

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۷/۲۴

چکیده:

پژوهش حاضر با اتکاء به این مفروض که سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران صرفاً با رهیافت‌های مادی‌گرایانه و عینیت‌محورانه قابل تفسیر، تبیین و مطالعه نمی‌باشد، درصدد تحلیل و واکاوی نقش مفهوم بین‌الذهانی «انگاره‌های هویت ملی» در تکوین و شکل‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران- در بازه زمانی مورد بررسی- می‌باشد. بدین منظور هویت ملی ایران در چهارچوب مولفه‌های سه‌گانه فرهنگی آن یعنی اسلامیت، ایرانیت و تجدد مورد ژرف‌اندیشی قرار گرفته و تأثیر آن بر سیاست خارجی ایران بین سال‌های ۱۳۹۲-۱۳۶۸ در قالب نظریهٔ برسازه‌گرایی به مذاقه گذاشته شده است. لذا سوال اصلی پژوهش این است که مولفه‌های سه‌گانه فرهنگی هویت ملی چه نقشی بر تکوین و شکل‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۶۸-۱۳۹۲) داشته است؟ فرضیه کار نیز بدین صورت تدوین شده است که به نظر می‌رسد مولفه‌های سه‌گانه فرهنگی هویت ملی اساس تکوین سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دوره‌ی مورد بررسی را شامل می‌شود. در این راستا تحقیق حاضر کوشیده است تا نشان دهد انگاره‌های بین‌الذهانی در بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران صرفاً در مولفه‌های خاص هویت یافت نمی‌شود، بلکه در درون هویت ملی، دگرهای هویتی شکل گرفته‌ی متضاد و پارادوکس نیز در تکوین سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نقش به سزایی دارند.

واژگان اصلی: هویت ملی، تکوین‌گرایی، برسازه‌انگاری، اسلامیت، ایرانیت، تجدد.

۱. دانش آموخته دکتری علوم سیاسی و مدرس دانشگاه شهرکرد، شهرکرد، ایران. (نویسنده مسئول)

moosaviut@gmail.com

۲. کارشناسی ارشد روابط بین الملل دانشگاه تهران، تهران، ایران.

مقدمه

ارتباط توسعه سیاسی در رویکردهای مختلف، به شیوه‌های گوناگونی تعریف شده است. هر یک از این تعاریف، شاخص‌ها یا نشانگان متفاوتی را در نظر می‌گیرند. موضوع اصلی که در این پژوهش که به آن پرداخته می‌شود این است درک مفهوم توسعه سیاسی در کلیت هویت ملی چندپاره به چه صورت است و چگونه هویت ملی متکثر در ایران مفهوم و انگاره توسعه سیاسی را تحت تاثیر قرار می‌دهد.

از این رو، موضوع هویت ملی به مثابه تعریف کشور از جایگاه خود در رهیافت‌های مختلف، متکثر و بعضاً متضاد، یکی از محورهای اصلی مورد توجه در پردازش مفهوم توسعه سیاسی در کشور است. این مفهوم که در این پژوهش به عنوان متغیر مستقل برای توسعه سیاسی مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرد، از چنان اهمیتی برخوردار است که بسیاری از این نظریه‌ها از جمله حکمرانی خوب، قانون‌گرایی، فرهنگ عمومی، فرهنگ سیاسی، دموکراسی خواهی و جامعه-مدنی خود را وام دار آن می‌دانند.

نظریه‌های اصلی و غالب در ساحت کنکاش و تحلیل‌های خود از توسعه سیاسی، نقشی ثانوی و وابسته برای هویت ملی قائل بوده و آن را در قالب یکپارچه‌گرایی فرض می‌کنند. مدت‌های زیادی به سبب هژمونی رویکرد یکپارچه‌گرایی در قاموس تحولات سیاسی ایران رابطه‌ی بین هویت ملی و توسعه مورد مذاقه قرار نگرفته است. دلیل دیگری که به مقوله هویت ملی و توسعه سیاسی کمتر توجه شده است، غلبه‌ی پوزیتیویسم و تاکید بر پدیده‌های ملموس، کمی و قابل اندازه‌گیری بود و در نتیجه تعریف هویت ملی و تعیین رابطه‌ی آن با پدیده‌های دیگر عمل دشواری در نظر گرفته شد. اما با ظهور رویکردهای تکوین و بروز نظریه‌های مربوط به ساخت‌یابی در مطالعات علوم سیاسی و اهمیت قائل شدن برای انگاره‌ها، ایده‌ها، پدیدارها و عناصر غیر مادیت-گرا، مشخص‌های هویت ملی نیز جایگاه خویش را در مطالعات توسعه سیاسی پیدا نمود.

توسعه سیاسی در ایران، به نوعی امتزاجی از سه‌گانه‌های هویت ملی یعنی ایرانیت، اسلامیت و مدرنیته غربی است و به عبارت دیگر، تکوین یافته از آن‌ها است که مهمترین حلقه واسط و رابط هویت ملی با توسعه سیاسی می‌باشد. در تاریخ معاصر ایران، هویت ملی و مباحث مربوط به تکثر و یکپارچه‌گی این مفهوم، همپای توسعه نیافتگی و توسعه یافتگی سیاسی، با فراز و نشیب‌های کوتاه و بلندی همراه بوده است. با اتکاء به مفهوم هویت ملی گاه به توسعه یافتگی سیاسی نزدیک و گاه از آن دور شده‌ایم. در دوره معاصر تاریخ ایران، یکپارچگی را بیشتر و تکثر را

کمتر تجربه کرده‌ایم، در این پژوهش به رابطه میان هویت ملی یکپارچه و توسعه نیافتگی سیاسی و هویت ملی متکثر و توسعه یافتگی سیاسی، توجه جدی‌تری می‌شود و مورد مذاقه ویژه قرار می‌گیرد. از این‌رو، هویت ملی یکپارچه و متکثر در تحقق توسعه و توسعه نیافتگی سیاسی کشف نشده است. بنابراین، این پرسش مطرح می‌شود: چه رابطه معناداری میان هویت ملی یکپارچه و متکثر با توسعه نیافتگی سیاسی و توسعه یافتگی سیاسی وجود دارد؟

در واقع، هویت ملی ایرانی متشکل از فرهنگ ایران باستان، فرهنگ اسلام و فرهنگ مدرن از پیچیدگی و جذابیت خاصی برخوردار است. ورود اسلام به ایران یکی از مهم‌ترین رویدادهای تاریخی - فرهنگی ایران بود. این ورود به هیچ روی مبین یک گسست کامل نبود و از اختلاط فرهنگی ایرانی و اسلامی، فرهنگی جدیدی به وجود آمد که به مدت ۱۴ قرن به هویت ملی ایرانیان و نگرش آنها به جهان و رفتارهای اجتماعی و سیاسی آنها جهت داد. جامعه ایران در روند معنادهی به خود پس از ورود اسلام به تلفیق عناصر ایران باستان و مؤلفه های اسلامی پرداخت، اما همزمان با شکل‌گیری دولت مدرن و ورود شاخصه های فرهنگ غرب دچار بحران شد، بحرانی که به معنای مدرن و جدید آن از اواخر دوران قاجاریه در ایران مطرح شده بود. با وقوع انقلاب اسلامی در ایران در مقابل تاسیس هویت ایرانی (که محصول دولت پهلوی بود) اسلام سیاسی که مجال بروز یافت در قالبی انقلابی به باز تولید مفهوم هویت در ایران پرداخت، ما در این پژوهش پس از پرداختن به پایه های تئوریک هر کدام از مؤلفه های مذکور (هویت ملی و توسعه سیاسی) به طور عام، بر آن خواهیم شد تا عناصر هویت توسعه مدار را مشخص نموده و شکل‌گیری و یا عدم شکل‌گیری آن در ایران و ساز و کارهای تقویت این عناصر را بررسی نماییم.

چارچوب نظری؛ چند فرهنگ گرایی

پیدایش گرایش چندگانگی فرهنگی به ویژه از دهه ۱۹۶۰، اندیشه ملت به مثابه یک کل از لحاظ فرهنگی و سیاسی متحد را به مبارزه طلبیده است. ناسیونالیسم همیشه مثالی از سیاست هویت یا هویت سیاسی بوده است، در این معنا که به مردم می‌گوید کیستند: به مردم تاریخ می‌دهد، بستگی های اجتماعی و روح جمعی به وجود می‌آورد و احساسی از سرنوشت بزرگ تر از زندگی فردی می‌آفریند. چندگانگی فرهنگی شکلی از سیاست هویت است، اما تأکید آن بیشتر بر «سیاست های تفاوت»، بر مجموعه ای از گوناگونی فرهنگی و تفاوت های مربوط به هویت در بسیاری از جامعه های جدید است. اگر چه این گوناگونی‌ها ممکن است به سن و سال، طبقه

اجتماعی و جنسیت مربوط باشند، اما چندگانگی فرهنگی به طور معمول با تفاوت گذاری فرهنگی بر پایه نژاد، قومیت یا زبان پیوند دارد. چندگانگی فرهنگی نه تنها واقعیت گوناگونی فرهنگی را تشخیص می دهد، بلکه مبین این است که این گونه تفاوت ها باید مورد احترام باشند و عموماً تأیید شوند. اگرچه ایالات متحده امریکا که جامعه ای مهاجرتی است دیر زمانی است که جامعه ای چند فرهنگی محسوب می شود، جنبش چندگانگی فرهنگی تا پیدایش جنبش آگاهی سیاهان در دهه ۱۹۶۰ در این کشور مطرح نشد. استرالیا از اوایل دهه ۱۹۷۰، در جریان به رسمیت شناختن آسیایی شدن» روزافزون خود، به طور رسمی به چندگانگی فرهنگی متعهد شد. این تعهد در نیوزیلند با شناخت نقش فرهنگ مائوری در پدید آوردن هویت ملی متمایز پیوند دارد. تعهد به چندگانگی فرهنگی در کانادا با کوشش در راه ایجاد سازش بین کبک فرانسوی زبان و اکثریت جمعیت انگلیسی زبان، و پذیرش حقوق بومیان اینویت (Inuit) همراه است. در بریتانیا، چندگانگی فرهنگی موجب به رسمیت شناخته شدن اجتماعات بزرگ سیاهان و آسیایی است و موجب آن شده است که دیگر خواست همگون سازی آنها با جامعه سفیدها مطرح نباشد. چنین کاری را آلمان درباره گروه های ترک می کند. (هیوود، ۱۳۹۲: ۱۷۶)

در دو دهه اخیر، اجتماعات بشری در سراسر دنیا شاهد دگرگونی های مهمی بوده اند. مطالبات فزاینده برای به رسمیت شناختن گوناگونی فرهنگی از جمله این دگرگونیهاست. اگر چه امروزه واقعیت وجود گوناگونی فرهنگی مورد اذعان است، اما تصدیق آن به اشکال مختلف صورت پذیرفته، چرا که دیدگاههای متفاوتی در باره چنین گوناگونی وجود دارد که به موضع گیری های متفاوتی انجامیده است: بعضی آن را به عنوان واقعیتی در نظر میگیرند که هرچند صفت جدایی ناپذیر اجتماعی است که در آن زندگی میکنیم،

اما الزامه مطلوب نیست. بعضی دیگر آن را به عنوان واقعیتی می شناسند که می تواند فایده های بسیار در بر داشته باشد. گروهی آن را به مثابه زمینه ای برای مطالبه احترامی برابر برای هویت خود، که احساس می کنند در گذشته از آن محروم نگاه داشته شده اند، می دانند. بعضی نیز تمایل دارند از آن به عنوان ابزاری برای ابراز برتری فرهنگ خویش بر دیگر فرهنگ ها استفاده کنند. در محافل دانشگاهی نیز این مسئله مورد توجه قرار گرفته و از زوایای گوناگون و در رشته های مختلف، یا مطالعات بین رشته ای، بررسی شده است. در نظریه سیاسی، پیامدهای مختلفی که گوناگونی فرهنگی داشته به نقد اساسی لیبرالیسم انجامیده است. در مقابل، اندیشمندان لیبرال تلاش

کرده اند آن را در نظریات خود بگنجانند. (حسینی بهشتی، ۱۳۸۰: ۹-۱۰)

این مفهوم جدید و نظام فکری نوین تا قبل از اواخر دهه ۱۹۶۰ م. و اوایل دهه ۱۹۷۰ م. واژه‌های ناشناخته با کاربرد بسیار اندک بود و صرفاً در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ م. است که در فرهنگ‌ها و دایره‌المعارف‌ها تعریف شده و بسیار متأخرتر از آن مورد استفاده روزمره مطبوعات قرار گرفته است. به قول ناتان گلارز، این واژه در سال ۱۹۸۶ م. فقط ۴۰ بار در روزنامه‌های اصلی و مهم آمریکا به کار رفت؛ اما در سال ۱۹۹۲ م. کاربرد آن با جهش عددی کم سابقه‌ای به ۲۰۰۰ بار بالغ شد. (کریمی، ۱۳۸۵: ۹۴)

چند فرهنگ باوری به محض تکوین، با موضوعات مهم نظری و عملی زیادی پیوند خورد و در نتیجه، نگارش ادبیات غنی و پر حجم انتقادی و حمایتی را موجب گردید به گونه‌ای که اندکی پس از طرح، به عنوان دکترین سیاسی، گفتمان فراگیر و نافذ، پارادایم روشنفکری، اپیستمه فلسفی، چارچوب تربیتی، و ادبیات رایج آکادمیک تبدیل شد و هواخواهان و مخالفان زیادی پیرامون آن به بحث پرداختند. (کریمی، ۱۳۸۵: ۹۴) وجود تنوع فرهنگی، واقعیتی دیرپا و کهن است و تا در ازای حیات اجتماعی بشر امتداد می‌یابد اما مکتب چندفرهنگ‌گرایی با دلالت‌های هنجاری، پیامدهای سیاست‌گذارانه و صبغه ایدئولوژیک خاص خود، پدیده‌ای جدید با عمری حدود نیم قرن است. اما از آنجا که بسیاری از کشورهای جهان سوم از جمله ایران، بنابه دلایل ساختاری و تاریخی، از خصبه تنوع فرهنگی و جمعیتی برخوردارند و به رغم تفاوت‌های بنیادین اجتماعی، فرهنگی و سیاسی با کشورهای لیبرال دموکراسی غربی، دیر یا زود از امواج نوظهور فکری سیاست - پایه متأثر می‌شوند، از این رو شناخت رهیافت‌های گوناگون و مظاهر متنوع آن ضرورتی دانشورانه و عمل‌گرایانه است. (کریمی مله، ۱۳۸۶: ۲۱۴)

چندفرهنگ‌گرایی و مقوله هم‌بسته‌گی

نخستین و آشکارترین اشکال این فرضیه، آن است که «تصویر چندفرهنگ‌گرایی»، خواه افراطی یا غیر آن، به غلط مشابه «سیاست‌های چندفرهنگ‌گرایی واقعی» پنداشته شده است. این سیاست‌ها نه فروپاشی، تجزیه یا فرسایش جامعه بلکه هم‌گرایی اقلیت و اکثریت فرهنگی را هدف گرفته‌اند. علاوه بر این، چندفرهنگ‌گرایی سیاست‌هایی را تقویت می‌کند که به طور مؤثری اعتماد را افزایش می‌دهند و هدفشان گسترش روابط متقابل، افزایش آگاهی و ایجاد وفاداری‌های مشترک

است. (ایزنبرگ، ۱۳۸۳: ۳۲۹)

برای مثال کانادا در اجرای سیاست های قومی چندفرهنگی پیشتاز بوده و تجربه آن نشان می دهد که در کل، میزان ادغام مهاجران و اقلیت های فرهنگی در جامعه کانادا روبه افزایش است. در مقایسه با دیگر کشورها، کانادا نسبتاً سطوح پایین تری از تفکیک نژادی در مسکن و آموزش را داراست. نابرابری قومی در این کشور بسیار جزئی است و تنها در بخش های درآمد، عواید و نرخ مشارکت در بازار کار و اتحادیه های شغلی، نمود یافته است. (ایزنبرگ، ۱۳۸۳: ۳۲۹)

افرادی مانند «کیمیلیا» استدلال می کنند که در حال حاضر، مهاجران با توجه به بومی سازی مشارکت سیاسی و فراگیری زبان رسمی، نسبت به وضعیتی که در آن هنوز چند فرهنگ گرایی شروع نشده بود، هم گراتر شده اند. علاوه بر این، نظرسنجی از فرهنگ های اکثریت نشان داده است که در طول زمان، جذب فرهنگی، تساهل و درک متقابل افزایش یافته است. (ایزنبرگ، ۱۳۸۳: ۳۲۹)

چند فرهنگ باوری همانند بسیاری از مکاتب و انگاره های فکری دارای موافقان و مخالفان جدی است و واکنش در برابر آن در طول مدت حضورش در ساحت فکری و عملی یکسان نبوده است. نخستین برخورد بسیاری از سیاستمداران و اندیشمندان در قبال چند فرهنگ باوری و نسبت آن با همبستگی ملی و انسجام جامعه ای، جانبدارانه و حمایت آمیز بود؛ اما با گذشت زمان و متعاقب بروز منازعات قومی در مناطق مختلف جهان، به تدریج نگرش منفی و تردید آمیز نسبت به ثمر بخشی آن در حیات اجتماعی و پیامدهای آن برای وحدت و همبستگی اجتماعی، رواج یافت به طوری که بعضی بر آن شدند که وجود اقلیت ها، مهاجرین و پناهندگان، مخاطراتی جدی متوجه وحدت جامعه کشورهای میزبان خواهد نمود. وحدتی که لازم است در قبال چند فرهنگ باوری محافظت شود. (کریمی، ۱۳۸۵: ۱۰۳)

انتقادات نسبت به چند فرهنگ باوری از یک سنخ نبوده و از زوایای معاشناختی، معرفت شناختی و روش شناختی و آثار و پیامدهای عملی - اجرایی و از رهیافت های جامعه شناختی، فرهنگی، سیاسی، حقوقی و مانند آن مطرح شده اند. در این بخش از مقاله نسبت بین چند فرهنگ باوری و مسأله وحدت و همبستگی ملی با رویکردی انتقادی مورد توجه قرار خواهد گرفت. نقطه کانونی همه انتقادات این نکته است که چند فرهنگ باوری با برجسته سازی هویت ها و گروه بندی های فروملی در جهت تضعیف همبستگی ملی و جامعه ای عمل نموده، و تشدید بالکانیزه شدن و باز خیزش تو قبیله گرایی را موجب می شود. این گزاره بدین معنی است که مقاله بر نقد کارکردی

چند فرهنگ‌باوری تمرکز نموده و نقد معرفت‌شناختی را به اجمال مرور می‌کند، اما نقد معناشناختی و روش‌شناختی را اساساً از دایره بررسی و مطالعه خود خارج نموده و آن را به مجالی دیگر وامی‌گذارد (کریمی، ۱۳۸۵: ۱۰۳).

هویت ملی، هویت مسلط و هویت‌های حاشیه‌ای

هویت ملی را هویت اولیه‌ای تعریف می‌کنیم که هویت‌های مسلط و غیر مسلط در رقابت خود ناگزیر از مراجعه به آن هستند. به بیان دیگر اگر هویت‌هایی در جامعه وجود داشته باشند که به هویت ملی توجه نکرده یا آن را نفی کنند، احتمال تبدیل شدن آنها به هویت مسلط کمتر می‌شود. هویت ملی همان چیزی است که گروه‌های هویتی موجود در یک جامعه، در یک نگاه پدیدارشناسانه آن را هویت ثابت جمعی خود تلقی کرده می‌کوشند در ارتباط با دیگری بدان توجه کنند. ممکن است هر گروهی برداشت خاص خود را از این هویت ملی داشته باشد، لکن آن برداشتی پذیرفته می‌شود که با هویت ملی عناصر مشترکی دارد. مثلاً در مورد خاص ایران می‌توان اشاره کرد تازیخ باستانی ایرانی، وجود نظام سیاسی متمرکز، دین اسلام و زبان فارسی جزو عناصر سازنده هویت ملی اند. هر چند در مورد اینکه در تعریف هویت ملی کدام عناصر باید مقدم بر دیگری باشد اختلاف نظر وجود دارد. این تعبیرها و تفسیرها و اختلاف نظرها همانی است که راه را برای مسلط شدن یک هویت هموار می‌کند. یعنی در نوع این تفسیرها و شرایط زمانی و مکانی است که یک تفسیر از نوبت ملی ایرانی بر فهم‌های دیگر مسلط می‌شود (قهرمان‌پور، ۱۳۹۴: ۷۹).

بس هویت مسلط ناگزیر از مراجعه به هویت ملی یا همان هویت اولیه‌ای است که اغلب گروه‌های سیاسی در مورد عناصر اصلی و نسبتاً ثابت آن اتفاق نظر دارند. نسبتاً ثابت گفتیم تا بگوییم در نهم هویت اولیه (فرد) یا ملی (جمعی) تا جایی پیش می‌رویم که احساس می‌کنیم دیگر نمی‌شود جلوتر رفت، اما ممکن است کشف مسائل یا اطلاعات تاریخی جدید به ما کمک کند باز هم جلوتر برویم. به عنوان مثال این اتفاق بعد از مشروطیت افتاد و برخی روشنفکران ایرانی و مستشرقین به نکات جدیدی در تاریخ ایران باستان پی برده بر این اساس هویت ملی ایرانی مورد باز تفسیر قرار گرفت تا جایی که در هویت مسلط دوره رضاشاه، تاریخ و فرهنگ باستانی ایران اهمیت ویژه‌ای پیدا کرد. لذا هویت اولیه (یا ملی) در یک مقطع زمانی ثابت به نظر می‌رسد (قهرمان‌پور، ۱۳۹۴: ۷۹-۸۰).

غیر از این دو هویت، هویت یا هویت‌های سومی مورد بحث است که یا نتوانسته‌اند

تبدیل به هویت مسلط شوند یا اینکه هویت مسلط جدید آنها را حذف، سرکوب یا حاشیه‌نشین نموده است. هویت‌های حاشیه‌ای را به بیانی دیگر می‌توان همان گرایش‌های هویتی موجود در خارج از دولت و در سطح جامعه تعریف کرد. این هویت‌ها ممکن است در صدد تبدیل شدن به هویت مسلط باشند یا بخواهند از بقا و موجودیت خود دفاع کنند. در نگرش سنتی به سیاست، هویت‌هایی که بخواهند تبدیل به هویت مسلط شوند، لاجرم باید وارد حوزه سیاست و به تبع آن قدرت شوند. اما هویت‌هایی که دغدغه اصلی آنها، به هر دلیلی، حفاظت از هویت گروهی است، ممکن است در صدد ورود به حوزه سیاست با محوریت دولت نباشند. در حالت نخست یک هویت سیاسی (حزب اپوزیسیون، گروه سیاسی تبعیدی یا غیر قانونی، یک جنبش اجتماعی، یک گروه مسلح، یک گروه رقیب در داخل خود دولت و غیره)، با ارائه تفسیری متفاوت از هویت ملی (اولیه) یا با روش‌های دیگر، هویت مسلط را به چالش می‌کشند و می‌کوشند جایگزین آن شوند (قهرمان‌پور، ۱۳۹۴: ۸۰).

مولفه‌های فرهنگی هویت ملی

ریشه براساس نگرش و بیش جامعه‌شناختی، می‌توان با توجه به سبقت تاریخی، تحول مذهبی و دوره جدید فرهنگ عمومی، ساختار هویتی ایران را شامل سه لایه‌ی فرهنگی متفاوت و ناهمگون قلمداد کرد. این سه لایه فرهنگی (یا تمدنی) متشکل اند از: لایه‌های ایرانی پیشا-اسلام، لایه فرهنگی اسلامی و لایه‌ی فرهنگی منبعث از مدرنیته غربی. دو لایه‌ی فرهنگی نخست چنان در هم تنیده اند که چهارده قرن همراهی آن دو با یکدیگر امکان بازشناسی و تفکیک کامل فاکتورهای آن دو را ناممکن کرده است. با این تفاسیر، افزون بر منافات داشتن برخی از عناصر این دو لایه هویتی با یکدیگر و بالمال لزوم جدا پنداری این دو از هم، نمی‌توان نقش و تاثیر عمیق فرهنگ غربی به ویژه در یک صد سال اخیر بر فرهنگ و ذهنیت-حداقل بخش معتناهی از مردم ایران-را نادیده انگاشت. بنابراین، اگر بپذیریم که بسیاری از عناصر این لایه‌های فرهنگی آن چنان با همه در تقابل، تخاصم و تضاد به سر می‌برند، که هم به لحاظ تئوریک و هم به لحاظ پراتیک هر گونه سازش و آشتی را نفی می‌کند، امید به استقرار آشتی و همزیستی میان این لایه‌های ناهمگون ناسازگار-اگر ناممکن نباشد، دست کم-بسیار مشکل و دشوار می‌باشد. به خصوص در مساله هویت سازی که از مهم ترین کارکردهای هر یک از این فرهنگ‌های ناهمگون می‌باشد، ایجاد تلفیق و التقاط موجد هویت‌های متکثر و چندگانه‌ای خواهد شد که خود به خود تعارضات

فردی و اجتماعی بسیط و گسترده ای را ایجاد خواهد کرد (براتعلی پور، ۱۳۹۳: ۱۴۳).

۱- ایرانیّت

ملی گرایی یا ناسیونالیسم ایدئولوژی برخاسته از مفهوم مدرن ملت است. ملت جمعی از مردم است که در یک یا چند قطعه زمین تحت یک حکومت زندگی می کنند و به نوعی به هم پیوستگی و همبستگی دارند. نیروی حیاتی پیوند دهنده ی ملت از احساس تعلق قوی به دین، تاریخ، فرهنگ، زبان و غیره نشأت می گیرد. این یگانگی وحدت میان افراد یک ملت باعث می شود تا افراد منافع فردی و شخصی را در قبال مصلحت مشترک نادیده بگیرند. ملی گرایی نیروی عینیت یافته ی ملت است و بیانگر تقدم نفع جمعی بر نفع فردی است، به عبارت دیگر نمادی از ملت است که از طریق احساسات آشکار می شود و این احساسات ملی نیز به خودی خود علایق شدیدی به وجود می آورد. ملی گرایی معادل فارسی واژه ی لاتین ناسیونالیسم بیان شده است. واژه ی ناسونالیسم دو بخش دارد: یکی Nation که خود از ریشه ی لاتین Nisein به معنی تولد، متولد شدن و به معنای گروهی از مردم به کار رفته که در یک مکان متولد شده اند و دوم Ism که پسوند لاتینی به معنی شناختن است. ترکیب این اصطلاح به معنی ایدئولوژیک بودن آن است و ناسیونالیسم به عنوان یک ایدئولوژی سیاسی، که متعلق به دوران جدید غرب است، شناخته می شود (بابایی زارچ، ۱۳۸۳: ۵۵). در ادامه می توان گفت که عنصر اصلی ناسیونالیسم حاکمیت ملی است و مؤلفه های محوری آن حاکمیت سیاسی، استقلال و قدرت سیاسی است.

در چهارچوب ایران گرایی، ملت و ملیت ایرانی، مهمترین منبع هویت ملی ایران است. ملت ارزش، حیات و منزلتی مستقل و قائم به ذات دارد. با توجه به تعریف ملت عناصر و اجزاء تشکیل دهنده هویت ملی ایران، سرزمین یا محدوده جغرافیایی، جمعیت، زبان، نژاد، مذهب، تاریخ مشترک، فرهنگ و سنت ها، ساختار سیاسی مشترک و روابط اقتصادی است. بعضی، تنها عنصر و کانون محوری ملت و به تبع آن هویت ملی را وحدت سرزمین ایران می دانند. بر این اساس، هویت ملی، در درجه نخست یک موضوع جغرافیایی سیاسی است و مربوط به چگونگی پیدایش و بقای ملت ایران و احساس تعلق به آن می شود (طاهری و کریمی فرد، ۱۳۹۱: ۱۳۵-۱۳۱).

فلسفه ایرانی هویت که انسان را اصل و حقیقت می شمارد، از سرآغاز فرهنگ و تمدن ایران زمین جوشش یافته است. تمدن زشتی انسان را موظف می داند که در جهان در پیکار ابدی نور و ظلمت، به سود نور به میدان آید و تلاش پایان ناپذیر خود را بر آن نهد که چیرگی ظلمت و تباهی

را مانع شود و پیروزی را در این پیکار شکوهمند از آن خود سازد. همان گونه که در اسلام ایرانی (اسلام شیعی) نیز، بر پیکار حق با باطل تاکید شده است. به گفته دیگر، این تمدن انسان را موظف دانسته است که در جهان با تباهی‌ها مبارزه نماید تا بتواند به سربلندی و پیروز بختی زندگی کند (طاهری و کریمی فرد، ۱۳۹۱: ۱۳۵-۱۳۱).

۲- اسلامیت

اسلام گرایی مجموعه‌ای از گونه‌ای ایدئولوژی سیاسی است که طبق آن اسلام نه تنها جامع تمام ابعاد زندگی انسان؛ بلکه کامل‌ترین مکتب عملی است. همچنین اسلام گرایی؛ تفکری است که کلیه‌ی شئون سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را از اسلام متوقع است و در واقع یک نگرش حداکثری به دین دارد، و نه نگرشی حداقلی. اسلام گرایی نشانه‌هایی است که در میان نشانه‌ها و دال‌های دیگر برای جریان سیاسی-فکری اسلامی به کار رفته است. واژه‌هایی چون بنیادگرایی اسلامی، بیداری اسلامی، رادیکالیسم اسلامی و اسلام گرایی و عناوینی دیگر، از جمله واژگانی هستند که کاربرد زیادی دارند. محققان جنبش‌های اسلامی از تعابیر مختلفی در تشریح این پدیده استفاده کرده‌اند. (شهرام نیا و نظیفی نائینی، ۱۳۹۲: ۲۰۰)

در کل به نظر می‌رسد از بین واژگان موجود، دال‌هایی چون اسلام گرایی و اسلام سیاسی، واژگان مناسب‌تری برای توصیف و نام‌گذاری کلان جریان اسلامی معاصر باشند. تولد واقعی فکر اسلام گرایی در ایران را به صورت تمام و کمال باید در دهه‌ی ۳۰ش، حدود سال‌های ۳۶ و ۳۷، یعنی در دوره‌ی فعالیت نهضت مقاومت ملی جست و جو کرد. در این دوره این فکر نضج گرفت که یکی اینکه مسلمانان خودشان باید حکومت کنند و برای دخالت در سیاست نیازی به پوشش نیروهای ملی ندارند و حکومت نه فقط حق مسلمین که تکلیف آنان نیز هست؛ و دیگر اینکه جامعه‌ی اسلامی بر اساس تعالیم دینی باید بنا شود و حکومت دینداران به شکل یک حکومت دینی تجلی یابد. چون از خرداد سال ۴۲ به بعد رفتار حکومت شاه با اسلام‌گرایان به خشونت گرایید و سرکوب آنان در دستور کار حکومت قرار گرفت، قرائتی انقلابی از اسلام گرایی نضج گرفت و بر این حرکت حاکم شد. در این مرحله که باید آن را دوره‌ی شریعتی‌نماید، انقلابی‌گری و اتوپی‌گرایی با چاشنی‌ای از سوسیالیسم، وجه غالب اسلام‌گرایی شد. شیعه یک حزب تمام، و اسلام یک ایدئولوژی انقلابی گردید و سرانجام این حرکت در بهمن ۱۳۵۷ حاکم شد و توانست حکومت را به دست گیرد؛ یعنی از تولد یک فکر تا پیروزی آن ۲۰ سال طول کشید که کارنامه‌ی

درخشانی به لحاظ مبارزاتی است (سازگار، ۱۳۸۱: ۱).

۳- مدرنیته غربی

به طور عمده فرهنگ غرب طی صد الی صد و پنجاه سال اخیر به ایران وارد شده است... نشانگان نفوذ فرهنگ غرب در جامعه ایرانی را از زمان صفویه به بعد می توان به خوبی مشاهده کرد. «فرهنگ غرب» مقوله ای پیچیده است و از دو بخش مادی و معنوی شامل می گردد. اثر فرهنگ غرب بر جامعه ایرانی را در بسیاری از شئون و امور جامعه مشاهده می کنیم. اگر سری به روستاها هم بزنیم اثر بخش مادی فرهنگ غرب را می بینیم. بنابراین می توان گفت اثر بخش مادی فرهنگ غرب که به مقدار زیادی جامعه ما را در بر گرفته، هم دارای بعد مثبت است و هم ابعاد منفی دارد. البته می توان این امر را در بحث دیگری مورد تحلیل قرار داد که ما به چه میزان می توانیم از جنبه های مثبت و منفی بخش مادی فرهنگ غرب، نفع ببریم یا متضرر بشویم. زمانی که از فرهنگ غرب صحبت به میان می آوریم باید بخش مادی و بخش معنوی فرهنگ را از هم منفک نماییم. تفاوت نفوذ بخش معنوی فرهنگ غرب در طبقات مختلف کاملاً مشهود است. نفوذ فرهنگ غرب در رفتار، صحبت کردن و لباس پوشیدن و رفتار اقتصادی و تفکر بخشی از افراد جامعه نمایان گر می باشد (میرمحمدی، ۱۳۸۳: ۱۳۲-۱۳۳).

تأثیرات ژرف و عمیق تقابل با غرب، پدیده های فرهنگی جدید را موجب گشت که بسیاری از مولفه های منظومه فرهنگی سنتی را به چالش کشید. این چالش، شاخص ترین دُشواره دویست ساله اخیر و محور اصلی کشاکش های سیاسی و اجتماعی این دوره می باشد (یاقوتی، ۱۳۹۰: ۱۳).

سیاست گذاری قومی-مذهبی، امنیت و توسعه پایدار سیاسی ایران

ایران کشوری چند قومیتی است و در این میان آن چه اهمیت دارد میزان سهم بری از قدرت و بهره گیری متفاوت اقوام گوناگون از منابع مختلف اقتصادی، سیاسی و ... است که باعث می شود احساس هویت و تعلق خاطر آنها به هویت های جمعی مانند احساس تعلق به ایران و ملیت ایرانی متفاوت شود؛ البته عوامل مذهبی و فرهنگی مختلف به تقویت یا تضعیف همبستگی منجر می شود. بر حسب دو عنصر شاخص مذهب و زبان بین اقوام ایرانی تمایز وجود دارد و آنها را به چند دسته تقسیم می کند. بخش زیادی از جمعیت کرد زبان ها در غرب ایران و بلوچ ها پیرو مذهب تسنن هستند که از مذهب رسمی کشور متفاوت هستند. در عین حال ترک ها، لر ها و بخش زیادی

از عرب‌ها از نظر زبانی به حوزه زبانی متفاوت با زبان رسمی کشور- که فارسی است - تعلق دارند؛ اما از لحاظ مذهبی با توجه به اینکه پیرو مذهب تشیع هستند با مذهب رسمی کشور اختلافی ندارند.

وجود این تفاوت‌ها در کنار توسعه نیافتگی نسبی استان‌های این اقوام در مقایسه با استان‌های فارسی‌زبان که شیعه هستند، احساس تبعیض، نابرابری و ستم ایجاد می‌کند و این فرضیه را شکل می‌دهد که حس تعلق آنها به هویت جمعی ایرانی، حداقل از لحاظ سیاسی کم‌رنگ‌تر است. بر اساس مطالعاتی که درباره اقوام کرد و عرب انجام شده است، از زمان رضا شاه به بعد در رابطه با اقوام در تاریخ ایران اتفاق جدیدی روی داد (همچنین در ترکیه بعد از مصطفی کمال آتاتورک و عراق بعد از پیدایش رژیم بعث که در تاریخ پیش از آن با وجود کشاکش‌ها و جنگ‌های خونین، ناشناخته و بی سابقه است و آن پیاده سازی نوعی ناسیونالیسم است که پیدایش شکل‌های جدید سلطه و استیلا را منجر می‌شود و بر هژمونی و ایدئولوژی مبتنی است که هویت دیگری و فرهنگ و زبان آنها را نشانه می‌گیرد و تضادها، تبعیض‌ها و ستم‌های بعدی را به دنبال دارد و به جنگ و حذف فیزیکی نیز مشروعیت می‌بخشد). (حقرادی، ۱۳۹۲: ۲۳۲)

حائز توجه است که در نظام‌های سیاسی توسعه یافته میان حکومت و جامعه یک نوع رابطه از جنس ارگانیک برقرار است. حکومت (دولت‌ها) در مقابل تقاضاهای مشارکتی و مطالبات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی مردم پاسخگو بوده و احساس مسئولیت می‌کند. همان‌طور که گفته شد مشارکت سیاسی در یک جامعه با انتخابات و رأی مردم نمود پیدا می‌کند، بنابر این فرآیند درگیر شدن همه گروه‌های مردمی و یا قومیت‌های یک جامعه در همه مراحل توسعه در این بهبود، ظهور توانایی‌ها و قابلیت‌ها و در نتیجه رشد و تعالی مادی و معنوی مؤثر واقع خواهد بود. به همان اندازه که مشروعیت سیاسی و مشارکت قومیت‌ها کم‌رنگ‌تر باشد ثبات سیاسی یک نظام خدشه می‌بیند. ما همواره در تاریخ سیاسی معاصر خود تبعیض سیاسی از سوی دولت مرکزی به عنوان مؤثرترین نوع تبعیض که موجب حذف این گروه‌های قومی در هرم قدرت سیاسی شده است، به نظاره نشسته‌ایم. که در واقع دولت‌ها با برنامه از پیش تعیین شده خویش و با اقتدار سیاسی خود منجر به حاشیه رانی قومیت‌ها شده‌اند؛ به عنوان مثال ما در عصر پهلوی دوم شاهد عدم مشارکت اقوام در نام سطوح هستیم. باید تا حدودی این عدم توجه متقابل در عدم اعتماد ساختار و جوامع قومیتی به همدیگر را از یک سو و آن را تابعی از عدم تعامل حکومت با

جامعه ایران از سوی دیگر جستجو نمود که ناشی از نگرش های سلبی دو سویه بوده است. چرا که با تثبیت پهلوی دوم و تحت تأثیر سیاست های استبدادی و فرهنگی پهلوی دوم حدود سه دهه انفعال سیاسی و سیاست انزواگرایانه بر اقوام و اقلیت های درون کشور حاکم گردید. در آستانه انقلاب اسلامی با فروپاشی استبداد، هر یک از اقوام، گروهها، طبقات و اقشار جامعه ایران منزلت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی خود را در ساخت اجتماعی ایران دوران پهلوی به وجهی نابرابر و تحت ستم می دیدند در کنار سایر گروههای سیاسی - اجتماعی و صنفی در مبارزات خود برای برچیدن رژیم پهلوی همکاری می کردند. (برزگر و دیگران، ۱۳۹۸: ۴۳۴-۴۳۵)

دلالت های فرهنگی مشارکت سیاسی در الگو-واره تحزب ایران پس-انقلاب اسلامی

این تحول در فرهنگ سیاسی و ساختار سیاسی ایران در پی انقلاب اسلامی زمینه ها و بسترهای مناسبی برای مشارکت سیاسی مردم و فعالیت احزاب و گروههای سیاسی به وجود آورد که به اجمال می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱. حاکمیت دین در جامعه که سبب شده فرهنگ سیاسی نیز بالتبع دینی شود. مهمترین محور فرهنگ سیاسی دینی حاکمیت انسان بر سرنوشت اجتماعی خویش است. در چنین فرهنگ دینی انسانها احساس مشارکت در مسائل سیاسی - اجتماعی می کنند. اشخاص محور احزاب و فعالیتهای سیاسی شخصیت گرایی نیستند بلکه محقق ساختن ارزشها و آرمانهای اسلامی و انسانی در رأس همه مسائل قرار دارد. دین منحصر به قشر و یا اقشار خاصی نیست در نتیجه تمامی جامعه نسبت به مسائل سیاسی - اجتماعی احساس مسئولیت میکنند، چنانکه شاهد مشارکت تمامی اقشار و اصناف مردم از شهری تا روستایی و زاغه نشین در انقلاب اسلامی بودیم. فرهنگ سیاسی دینی حامل ارزشهای اخلاقی نظیر تحمل و سعه صدر و پرهیز از غیبت و نمایی، تهمت و افترا و بازی با حیثیت افراد است که با حاکم کردن این ارزشها در احزاب، دولت اسلامی از مبتلا شدن به بسیاری از فرهنگهای سیاسی احزاب در ایران قبل از انقلاب از جمله برخوردهای خصمانه و حذفی مصون خواهد ماند.

۲. تحول در ساختار نظام سیاسی و ماهیت دولت ایران که منشأ تحول در رابطه بین حکومت و جامعه شده است. نظامی که بر پایه جمهوریت و اسلامیت استوار است رابطه مستحکمی بین دین و مردم ایجاد میکند. در چنین نظام سیاسی الهی - مردمی احزاب و گروههای سیاسی نه تنها یک رابطه

خصمانه و حذفی با دولت اسلامی ندارند بلکه فعالیتهای سیاسی آنها در راستای نظام و حفظ مصالح کلی آن است.

۳. تأکید رهبران نظام بر دخالت همه آحاد مردم سیاست و مخالفت با تز جدایی دین از سیاست و تأکید بر سیاسی شدن دانشجو و دانشگاهیان.

۴. تکررگرایی در دولت اسلامی یعنی «دیانت اسلامی، تکررگرایی سیاسی را که مبتنی بر اصول عقاید و شریعت اسلامی است می پذیرد.»

۵. جایگاه قانونی احزاب و تشکلهای سیاسی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (اصل ۲۶)

۶. نیاز کشور به توسعه همه جانبه اعم از فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی. (نوربخش،

۱۳۷۸: ۳۸۵-۳۸۶)

پس از بررسی خاستگاه احزاب در غرب و بیان دیدگاههای متفاوت این پرسش مطرح می شود که آیا تشکلات حزبی در نظام حکومت اسلامی جایگاهی دارد؟ زیرا گروهی معتقدند حزب گرایی، مایه تشت و تفرقه و تضارب آرا گشته و در صفوف مسلمین رخنه و شکاف ایجاد میکند و این برخلاف دستور قرآن کریم است که به فشرده بودن صفوف مسلمین دستور اکید داده است. واعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا به ريسمان ناگسستنی الهی (وحدت و برادری اسلامی) چنگ زنید و از هم پاشید. (آل عمران ۱۰۳) بنابراین استدلال گروه مخالفان بر دو محور است: (۱) شیرازه وحدت ملی و اسلامی گسسته شده و شکنهای عمیقی در میان امت به وجود میآید. (۲) آزادی در انتخاب از مردم گرفته می شود زیرا حزب گرایی اهداف دیکته شده را در مقابل اعضا و هواداران قرار می دهد و انتخاب به گونه مکانیزه شده صورت میگیرد. مولف کتاب ولایت فقیه در راستای پاسخ به این سوالات بیان میکنند که: «اینگونه برداشتهای ناروا از تشکلات حزبی ناشی از اندیشه های ناپخته سیاسی است زیرا اسلام سعی دارد که رشد سیاسی در آحاد مردم ریشه دار و بنیادین گردد. بر این اساس هیچ کس و هیچ برنامه ای نمی تواند این علاقه و رشد سیاسی را از ملت بستاند زیرا این علاقه ریشه دار است و از احساس دینی و مذهبی آنان برخاسته است.» هم چنین با بیان این که با تعدد تشکلات حزبی بهتر می توان مشکلات سیاسی را حل و فصل نمود کار ویژه دیگر تعداد احزاب را در پرهیز از استبداد بیان میکنند که «تک حزبی به استبداد و تحمیل منتهی می شود و تعدد احزاب برای پیشبرد رشد سیاسی ضروری است» با توجه به این که یکی از مبانی نظری تعدد احزاب تکررگرایی است این سوال مطرح می شود که اصولا مفهوم و جایگاه تکررگرایی سیاسی در دولت

اسلامی چیست؟ آنچه به اجمال در این قسمت از پژوهش می توان بیان کرد این است که:

تکثرگرایی سیاسی در دولت اسلامی به این مفهوم است که هر حزب اسلامی در راستای قطب بندی مردم و امتناع آنان، درباره صحت و فایده مندی برنامه های حکومتی خود در صورت دسترسی به قدرت سیاسی فعالیت می کند، این فعالیتها ضمن التزام به اصول و مبادی اسلامی بر مبنای مشروعیت اجتهادات اختلافی در حکومت و اداره جامعه استوار است. لذا با توجه به این که نظام فقهاتی - اجتهادی شیعه یک نظام تکثرگرایانه است نظریه های اجتهادی نخبگان مذهبی - سیاسی می تواند مبنای فعالیت های حزبی را تشکیل دهد. «چنین می نماید که در فرهنگ اسلامی به ویژه نظام فقهاتی شیعه» نوعی از تکثرگرایی به چشم می خورد که از لحاظ نظری قابلیت تبدیل به «پلورالیسم سیاسی» و یا «احزاب سیاسی» را دارد. (نوریخس، ۱۳۷۸: ۳۸۳-۳۸۲)

سوژه گی طبقه متوسط جدید در توسعه سیاسی ایران

حضرت رویارویی ایرانیان در سالهای نخستین قرن نوزدهم میلادی با دنیای غرب و مولود مشخص و برجسته آن که تجدد خوانده می شد، سبب ساز جریانی شد که نوسازی خوانده می شود. اگرچه در ابتدا آشنایی ایرانیان با نوسازی در قالب رویه های نظامی بود اما به تدریج این جریان به سایر حوزه های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی کشیده شد و زمینه را برای تولد گروه جدید قشر بندی اجتماعی ایران فراهم کرد که بعدها طبقه متوسط جدید خوانده می شدند. این گروه در عصر پهلوی دوم، بر اثر اصلاحات و گسترش نظام آموزشی، از نظر کمی توسعه یافته و در ائتلاف با طبقه متوسط سستی نقش برجسته ای در بروز ناآرامی ها و شکل دهی انقلاب سال ۱۳۵۷ ایفا کرده اند.

در دهه چهارم انقلاب اسلامی این جمله زیاد شنیده شده است که سیاست های اقتصادی دولت از جمله هدفمند کردن یارانه ها طبقه متوسط جدید شهری را نحیف می کند با اینکه طبقه متوسط جدید در حال فروپاشی است. طبقه متوسط جدید در ایران ریشه در مشروطه دارد. روشنفکران بازگشته از فرنگ و آشنا شده با مفاهیم دایره المعارف فرانسه و اندیشمندانی مثل روسو و کندورسه که آزادی، عدالت، پارلمان و دموکراسی را به عنوان سوغات برای ایرانیان آورده بودند، اولین چراغ را روشن کردند. باز شدن چاه های نفت به سوی دولت و بورکراسی و تکنو کراسی در دولت ایران به فربه شدن طبقه متوسط جدید و شهری انجامید، طبقه ای که در واکنش به دولت تمامیت ها و استبدادی محمدرضا پهلوی در اتحاد با طبقه پایین و تحت رهبری مذهبی

در انقلاب اسلامی حاضر شد و حضور سیاسی خود را اعلام کرد. اواخر دهه ۱۳۶۰ اما آستن حوادث جدیدی برای شکاف‌های طبقاتی ایران شد. سیاست‌های لیبرالی دولت اکبر هاشمی رفسنجانی و اولویت یافتن توسعه اقتصادی بر توسعه فرهنگی و سیاسی در کنار ترجیح آزادی اقتصادی بر عدالت اقتصادی، توازن طبقاتی را به هم ریخت و از پی دولت سازندگی طبقه جدیدی شکل گرفت طبقه پایین جامعه در فشار قرار گرفت و طبقه متوسط در حوزه فرهنگ و سیاست خاموش شد، اما برخی دگرگونی‌ها طبقه متوسط جدید اقتصادی را ساخت و از همه مهمتر طبقه جدیدی شکل گرفت که جای طبقه بالا را در جامعه ایران پر کرد. اگر قبل از انقلاب اسلامی، اشراف زمین دار، سناورها، وزرا و مدیران عصر پهلوی در جایگاه طبقه ممتاز و بالا قرار داشتند، در فاصله آغاز انقلاب اسلامی تا پایان جنگ بازاریان به رغم سیاست‌های تمرکز گرایانه دولت میرحسین موسوی در اقتصاد همچنان در جایگاه طبقه بالای جامعه ماندند. بورژوازی سستی اما رقیب بزرگی پیدا کرده بورژوازی صنعتی متناسب به دولت هاشمی رفسنجانی اواخر همین دولت نشسته بر جایگاه طبقه بالا به مصاف بازاریان - بورژوازی سستی - رفت و در اتحاد طبقه متوسط و بخشی از طبقه پایین موجبات پیروزی سیدمحمد خاتمی را فراهم آورد. بعد از روی کار آمدن دولت سازندگی (هاشمی رفسنجانی به واسطه توسعه اقتصادی و تحرک اجتماعی نسبی که در این دوره صورت پذیرفت، علایق طبقه متوسط جدید رو به گسترش نهاد. این علایق بیشتر در حوزه سیاسی بود و مشارکت در امور سیاسی، آزادی بیان، انتقاد و قانون مداری و ... را شامل می شد. اما با توجه به اینکه پیشبرد توسعه اقتصادی و امنیت در سرمایه گذاری خود عدم انتقاد را ایجاد می کرد (بنا به اعتقاد دولت هاشمی). بنابراین سیاست توسعه اقتصادی هاشمی رفسنجانی از یکسو موجب گسترش آموزش عالی و جمعیت روشنفکری و طبقه متوسط جدید شد و از سوی دیگر نبود آزادی‌های مشارکت سیاسی اقشار تحصیل کرده و روشنفکر را از نظام سیاسی و دولت بیگانه نمود؛ به همین دلیل دولت سازندگی از تاثیر نوسازی بر سیاست غافل ماند و همین امر موجب شد که در انتخابات بعدی، خاتمی، که شعارش بر محور باز نمودن فضای سیاسی هم در داخل و هم در خارج قرار داده بود در انتخابات پیروز شود. در فاصله سال‌های ۸۴-۱۳۷۶ این طبقه متوسط جدید با شهری ایران بود که میدان داری می کرد. از روشنفکران گرفته تا احزاب متعلق به طبقه متوسط و از روزنامه نگاران تا تکنوکرات‌های مستقر در وزارت خانه‌ها و ادارات، قدرت در اختیار طبقه متوسط جدید و شهری ایران بود. (دارابی، ۱۳۹۴: ۱۷-۱۸)

بررسی نقش و جایگاه طبقه متوسط در تحولات سیاسی و اجتماعی به ویژه در مباحث مدیریت تولید یکی از مهم ترین مباحث در محافل آکادمیک محسوب میشود. در این پژوهش ضمن بررسی روند تاریخی شکل گیری طبقه متوسط به بررسی شکل گیری و نسخ شناسی این نیروی اجتماعی مهم در دوران بعد از انقلاب اسلامی و تأثیر آن بر رفتارها و کنش های سیاسی و اجتماعی این طبقه بر مشارکت سیاسی پرداخته شد. طی سال های اخیر طبقه متوسط ایران نیز تحولات مهمی را در درون خود و هم در ارتباط با دیگر گروه های اجتماعی از سر گذرانده است. این طبقه همچنین در روند تحولات سیاسی و اجتماعی حضوری چشم گیری داشته است و به بزرگترین طبقه اجتماعی در کشور تبدیل شده است. اما هنوز این طبقه نتوانسته است جایگاه تثبیت شده ای در عرصه مدیریت به ویژه مدیریت توسعه سیاسی در جامعه بر عهده بگیرد. هرچند گفته میشود که تحولات سیاسی آتی در گرو پیوند آنها با طبقه متوسط جدید است. اما به معنای واقعی کلمه طبقه متوسط جدید چندان در عرصه سیاسی و کنش های مربوط به آن به پایگاه مناسبی دست پیدا نکرده است. آنچه در این میان باید به آن توجه شود، نارسایی های این طبقه در هدایت تحولات و تغییرات بنیادین سیاسی بوده است. عدم انسجام این طبقه، ناپایداری آن در پیشبرد یک راهبرد ریاکادل و سیال بودن مطالبات و تمایلات سیاسی در آن در زمره نقاط ضعف این نیروی اجتماعی مهم است. با این وجود همگان بر این باورند که موتور توسعه بر حجم طبقه متوسط و میزان فعالیت این طبقه بستگی دارد؛ بنابراین باید مانع از انتقال این طبقه به طبقه پائین گردیم، زیرا همگان می دانیم که جامعه ای سالم است و میتواند امید به پیشرفت داشته باشد که طبقه متوسط آن بسیار گسترده تر از طبقه بالا و پائین باشد. (مسعود و منصور زاده، ۱۳۹۴: ۹۷)

نتیجه گیری

پژوهنده برای مورد تحقیق قرار دادن این موضوع ملزم بود تا با استفاده از «سیاست های تفاوت»، بر مجموعه ای از گوناگونی فرهنگی و تفاوت های مربوط به هویت تاکید کند تا بتواند انشقاق و انفکاک ناشی از وضع مطروحه را بر توسعه سیاسی ایران مورد کندوکاو قرار دهد. از این رو ضرورت ایجاب می نمود تا از چهارچوب نظری استفاده شود که واکاوی مورد پژوهش را از این جنبه آسان نماید. به واسطه این مقوله چهارچوب نظری «چندفرهنگ گرایی» می توانست بهترین تئوری باشد که نویسنده را در اتخاذ بهترین نگاه به موضوع و نگارش آن کمک کند.

پیروزی انقلاب اسلامی و استقرار جمهوری اسلامی در ایران مسائل مهمی را فراروی تصمیم‌گیرندگان، خط‌مشی‌گذاران، محققان و دانش پژوهان قرار داده است که غالباً در چهارچوب استقرار حکومت، دولت و نظام سیاسی اسلام شکل گرفته است. موضوعاتی، از قبیل جایگاه مردم در حکومت، مشارکت سیاسی، موضع حکومت اسلامی نسبت به شکل‌گیری احزاب سیاسی و نقش آن‌ها در حکومت، ماهیت نظام ولایی و تعامل آن با مردمسالاری، کثرت‌گرایی سیاسی در حکومت اسلامی و توسعه سیاسی و رابطه یا تعامل آن با ولایت فقیه برخی از مسائلی است که پس از تغییر نظام سیاسی در ایران و تأسیس جمهوری اسلامی مورد توجه محافل علمی و سیاسی داخل و خارج کشور قرار گرفته است. در ایدئولوژی اسلامی پیوند دین و سیاست اصل اولیه و زیربنایی سازنده توسعه سیاسی درونزا محسوب می‌گردد. مطابق این، اولین و مهم‌ترین تأثیر آن در نوع مشارکت و مدل طراحی یک «نظام سیاسی» و «دولت»، در رویکرد های ایدئولوژیک آن نظام به انبساط سیاسی، جهت‌گیری مشارکت‌طلبانه و تحول‌خواهانه آن و برداشت‌ها، اصول و اهداف هماهنگ آن با دین (با تأکید بر اهداف اسلامی) دیده می‌شود.

نظام جمهوری اسلامی از ابتدا و در دهه اول انقلاب بیش از همه به برابری و عدالت اجتماعی به عنوان زیربنای توسعه سیاسی پرداخت و در دوره بعد از جنگ نیز، در قالب سازندگی اقتصادی - اجتماعی، گسترش و تجهیز زیرساخت‌های لازم برای توسعه را در دستور کار خود قرار داد. از اواسط دهه هفتاد و با فراهم شدن مقدمات و امکانات ساختاری و انسانی لازم، به مقوله توسعه سیاسی و مؤلفه‌های آن توجه ویژه‌ای مبذول شد.

مقصود از مدرنیته سیاسی در سطح خرد شکل‌گیری عاملیت خودآیین و در سطح کلان بر برآمدن نهادهای مدرنی چون دولت ملت و جامعه مدنی است. دستیابی ایرانیان به مدرنیته سیاسی و میزان تحقق آن در ایران هم در سطح خرد و هم در سطح کلان مورد مناقشه بوده است. مدعای این مقاله آن است که فزاینده‌تر شدن این مناقشات مستلزم پذیرش مدرنیته سیاسی به عنوان فرایندی چندگانه است که با توجه به سرگذشت‌های تاریخی و بسترهای فرهنگی در هر جامعه به صورت منحصر به فردی تجلی می‌یابد. از این منظر مدرنیته سیاسی در ایران به عنوان یکی از صورت‌های چندگانه مدرنیته سیاسی در جهان برآیند تجربه منحصر به فرد تاریخی ایرانیان در مواجهه با عوامل متعدد ملی و بین‌المللی است. دستاوردهای این تجربه‌ها، شکل‌گیری گونه‌ای از مدرنیته سیاسی است که لزوماً با نتایج مدرنیته سیاسی در غرب همسانی ندارد.

کتابنامه

قرآن کریم.

- بابایی زارچ، علی محمد (۱۳۸۳). امت و ملت در اندیشه امام خمینی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- براتعلی پور، مهدی (۱۳۹۳). «درآمدی بر سیاست هویتی در جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه سیاست های راهبردی و کلان، سال ۲، شماره ۷.
- برزگر، نصرت و دیگران (۱۳۹۸). «نقش سیاست های قومی و مذهبی در مشارکت اقوام در امنیت، توسعه همه جانبه و همگرایی با تاکید بر ترکمن های شمال و شمال شرق ایران»، فصلنامه جغرافیا (برنامه ریزی منطقه ای)، سال نهم، شماره ۲.
- حسینی بهشتی، سید علیرضا و شفیع پور، مهدی (۱۳۸۰). تجزیه و تحلیل گفتمانی ایده شورا در جریان های سیاسی ایران معاصر، بی جا.
- حقمردی، م (۱۳۹۲). «تحلیل انتقادی روابط قدرت و قومیت در ایران»، فصلنامه ژيوار، سال ۶، شماره ۱۵-۱۶.
- دارابی، علی (۱۳۹۰). جریان شناسی سیاسی در ایران، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- دارابی، علی (۱۳۹۴). «طبقه متوسط جدید و توسعه سیاسی در ایران پس از انقلاب اسلامی»، مجله مطالعات توسعه اجتماعی ایران، سال ۸، شماره اول.
- سازگار، محمدحسین (۱۳۸۱). «اسلام گرایی»، مجله بازتاب اندیشه، شماره ۲۸.
- شهرام نیا، امیرمسعود و نظیفی نائینی، نازنین (۱۳۹۲). «تعامل و تقابل ملی گرایی و اسلام گرایی در ایران پس از انقلاب اسلامی»، فصلنامه پژوهش های راهبردی سیاست، سال دوم، شماره ۵.
- طاهری، ابوالقاسم و کریمی فرد، حسین (۱۳۹۱). «هویت ملی و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه مطالعات روابط بین الملل، دوره ۵، شماره ۱۸.
- قهرمان پور، رحمان (۱۳۹۴). هویت و سیاست خارجی در ایران و خاورمیانه، تهران: روزنه.
- کریمی فرد، حسین (۱۳۸۸). «تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران براساس مولفه های هویت ملی»، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین المللی، سال ۱، شماره ۲.
- کریمی فرد، حسین (۱۳۸۸). «تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران براساس مولفه های هویت ملی»، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین المللی، سال ۱، شماره ۲.

مسعود، زهرا و منصورزاده، محمدباقر (۱۳۹۴). «نقش طبقه متوسط جدید بر فرآیند توسعه سیاسی در جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه سیاست، سال دوم، شماره ۷.

میرمحمدی، داوود (۱۳۸۳). گفتارهایی درباره هویت ملی در ایران، تهران: موسسه مطالعات ملی.

نوربخش، حسن (۱۳۷۸). فرهنگ سیاسی، مشارکت سیاسی و تحزب در ایران اسلامی، تهران: دفتر مطالعات و تحقیقات سیاسی وزارت کشور.

یاقوتی، محمدمهدی (۱۳۹۰). «تحلیل سیاست خارجی و هویت سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۲۵، شماره ۱.